

گور یا گور

* محمد هنری

** فاطمه هنری

*** ملیحه جعفری

چکیده

دنیای مادی گذران و همه آفریده‌های خالق یگانه «میرا» و فنا پذیر هستند جز ذات اقدس الهی، اما انوشکی و بی مرگی از آرزوهای بشری است که برخی از افراد در راه رسیدن به آن تلاش‌هایی نموده‌اند تا حدی که برخی از آن‌ها، در اوج قدرت و مُکنت در این مسیر گام نهاده‌اند و ضمن ترک تعلقات نام خود را در نامه جاودانگی و جاودگان نگاشته‌اند، از جمله بزرگان که مراحل زندگی را از جمادی، نامی و حیوانی گذر داده‌اند و به مرحله انسانی سر زده‌اند بهرام گور است که بنا به روایت نظامی در هفت پیکر که اثری نمادین است از غار مادی و گنج دنیوی در آغاز جوانی و بعد از آن رهایی یافته و به گنجینه غار بی خویشتی و جاودانی وارد می‌شود و گوری که او را در پایان به غار رهنمون می‌کند نه قبر بلکه هدهد و خضر فرخنده پی می‌باشد. در واقع روایت زندگی او را دو حکیم بزرگ، فردوسی و نظامی در قرون پنجم و ششم به نظم در آورده‌اند.

کلید واژه‌ها: انوشکی، گور، بهرام، غار، جناس همسان

* دکترای زبان و ادبیات فارسی (مدرس دانشگاه فرهنگیان و دبیر آموزش و پرورش داراب)

** دانشجوی دانشگاه فرهنگیان شهید باهنر شیراز

*** دبیر آموزش و پرورش داراب jafarimalihev@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰



مقدمه

روایت زندگی شاهان، بزرگان در تاریخ به شکل‌های اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی در قالب حکایت، داستان و یا تاریخ محض به شیوه‌های منثور یا منظوم بیان شده است که گاهی خالق اثر علاوه بر روایت به شکل داستان به جنبه‌های نمادین آن نیز پرداخته است. از جمله شخصیت‌هایی که دو حکیم بزرگ (حکیم نظامی و حکیم فردوسی) در فاصله یک قرن به صورت منظوم در قالب داستان یا بیان حکایت در مورد آن سخن رانده‌اند، بهرام گور است که یکی از جنبه‌های تاریخ و دیگری علاوه بر تاریخ به شکل نمادین آن نیز توجه داشته است. حکیم «عمر خیام» که در زمینه‌های ریاضی، فلسفه، کلام و ادبیات تبخّر کافی و وافی داشته است، روایت زندگی «بهرام گور» را در رباعی مشهور خود به ایجاز مطرح کرده است.

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت
و آن قصر که جمشید در او جام گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
(همایی، طربخانه، ص ۴)

در واقع، آنچه زمینه این پژوهش را در ذهن نگارنده این مقاله، در گیر نموده است همین رباعی مشهور خیام است.

در بسیاری از کتاب‌های بدیع و لا به لای کتب درسی دانش آموزان رباعی خیام در مورد بهرام گور را مثالی برای جناس تام ذکر کرده‌اند و «گور» در مصراع اول را به معنای «گورخر» و در مصراع دوم به عنوان «قبر» معنی نموده‌اند. نظر اغلب بر این است که دو واژه «گور» دارای جناس همسان (تام) می‌باشد. در این پژوهش سعی بر آن شده است که با طرح پیش زمینه‌هایی چون؛ انوشکی، اهمیت غار، روایت موجز از زندگی بهرام بر اساس دو دیدگاه به تجزیه و تحلیل این رباعی پرداخته شود.



اهداف تحقیق

با توجه به این که رباعی مشهور خیام یکی از مثال‌های کتب بدیع برای جناس همسان (تام) آورده شده است، لازم است دانشجویان و دانش آموزان با توجه به روایت‌های داستانی زندگی بهرام گور نوع آرایه بدیع به کار رفته در این رباعی، با توجه به معنای ظاهری و نمادین آن مشخص گردد.

بیان مسأله و فرضیه تحقیق

معنای دو واژه «گور» در بیت: «بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت» بر اساس روایت‌های مختلف چیست؟

جاودانگی و انوشگی بهرام در فهم نمادین مفهوم این بیت می‌تواند مؤثر واقع شود. احتمالاً با بیان روایت‌های ظاهری و نمادین زندگی داستانی بهرام گور و تجزیه و تحلیل نماد غار و جویای بی‌مرگی انسان بتوان دیدگاه‌های متفاوتی در مورد رباعی مشهور خیام بیان نمود.

بر همین اساس ابتدا به پیشینه مختصری از انوشه و بی‌مرگی و دست‌یابی به آب حیات و آرزوهای تحقق یافته و تحقق نیافته بشر در این زمینه و نمونه‌ای از افراد که می‌توان آن‌ها را به عنوان جاودانگان ذکر کرده اند پرداخته می‌شود.

جاودانگی افراد گاهی به جا گذاشتن نام نیک و اثری ماندگار است مانند آثار بزرگانی چون فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ و... یا افرادی چون انوشیروان که در جستجوی میوه درخت جاودانگی بود که با فرستادن برزویه طیب به هندوستان منتهی شد به کتاب کلبله و دمنه و اختصاص بابی از آن به نام باب انوشیروان عادل و بابی دیگر به نام خود برزویه طیب.

گاهی هم انسان‌های بزرگ پس از سفرهای واقعی، سیر در انفس و کنار گذاشتن تعلقات در عین شهرت و مُکنت به جاودانگی بشری دست یافته‌اند.

«انوشه در پهلوی انوشگ anoshag به معنی بی‌مرگ و جاوید است.» (نامه باستان، کزازی، ۱۳۸۵، ص ۳۴۹)

مفهوم انوشگی به دوران اساطیری باز می‌گردد که مردم خدایان خود را بی‌مرگ می‌دانستند. نخستین اشاره به انسان انوشه را می‌توان در داستان سومری یافت که بعداً به اساطیر بابل هم راه



یافت. در این داستان «اتناپیشتم» انسان پرهیزگاری بود که خدایان به او مأموریت دادند از هر جانوری جفتی برگزینند و درون کشتی ببرد تا از طوفان بزرگ که برای نابودی بد دینان به راه می‌افتد جان به در ببرند، خدایان او را برای یادبود این واقعه جاودان کردند. گیلگمش، شاه اساطیری بابل، بعدها پس از مرگ دوستش «انکیدو» به پویشی پا نهاد تا او را ببیند و راز جاودانگی را دریابد.

اشاره قدیمی دیگر، داستانی در اساطیر یونان است که در آن «زنوس» کوزه‌ای آب حیات به انسان‌ها داد تا بنوشند و جاودان شوند و از فرسودگی جاودانی عذاب بکشند، در اساطیر یونان همسر «زنوس» هم به درخواست او جاودانه شد، اما زنوس تنها بی مرگی خواسته بود و نه جوانی جاودان و همسرش آن قدر فرسوده شد که «زنوس» او را به جیرجیرک بدل کرد. (برگرفته از سایت ویکی‌پدیا)

اسکندر یا در روایات دیگر ذوالقرنین از جمله بزرگانی بود که در جست و جوی آب حیات بود، روایات مختلف در کتب تفاسیر، تاریخی و دینی در مورد اسکندر و خضر بیان شده است که فرجام کار اسکندر و دست یابی خضر به آب حیات را به طور موجز به روایت فردوسی بیان می‌شود.

اسکندر وقتی به شهر هروم می‌رسد راهی شهری در مغرب می‌شود که مردمانی سترگ و دارای چهره‌هایی سرخ و موهایی زرد و در خور جنگ در هنگام نبرد بودند؛ مردی خردمند از شگفتی‌های آن سوی شهر برای اسکندر سخن می‌گوید، از چشمه‌ای که آن را آب حیوان می‌خوانند و انوشکی جاودانی را در پی دارد.

خرد یافته مرد یزدان پرست گشاده سخن مرد بارای و کام
چنین گفت روشن دل پر خرد بدو در یکی چشمه گوید که هست
همی آب حیوانش خواند به نام که هر ک آب حیوان خورد کی مُرد

(فردوسی، ج ۱۳۷۹، ج ۷ از ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹)

از مشاوران بخرد اسکندر خضر نام داشت، اسکندر از وی می‌خواهد که برای رسیدن به چشمه حیات او را همراهی کند و از دو مهره (گوهر شب چراغ) برای عبور از تاریکی استفاده کنند. پس



از دو شبانه روز دو راهی پدیدار می‌شود و خضر از اسکندر جلو می‌افتد و بر آب حیوان دست می‌یابد.

پیمبر سوی آب حیوان کشید بر آن آب روشن سر و تن بشست
سر زندگانی به کیوان کشید نگهدار جز پاک یزدان نجست
(همان، بیت ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲)

نمونه دیگر از بزرگانی که می‌توان وی را به عنوان انوشگان آورد؛ کیخسرو از پادشاهان کیانی است.

کیخسرو که از پادشاهان نیک ایران بود، پس از جنگ بزرگ با افراسیاب و پیروزی و گرفتن انتقام خون سیاوش تصمیم می‌گیرد تاج و تخت شاهی را رها کند، پهلوانان و بزرگان از تصمیم وی غمناک می‌شوند. در بیرون از شهر و در کوهسار خیمه می‌زند فوج عظیمی او را همراهی می‌کنند در نهایت به مهتران می‌گوید از رفتن من دژم نگردید و بدون شاه برگردید.

بدان مهتران گفت زین کوهسار که راهی دراز ست و بی آب و سخت
همه باز گردید بی شهریار نباشد گیاه و نه برگ درخت
(همان، ج ۵، بیت ۳۰۰۴ و ۳۰۰۵)

اما پهلوانانی چون طوس، گیو، بیژن و فربرز او را همراهی می‌کنند یک روز و یک شب راه را طی کردند تا چشمه‌ای پدیدار شد. پس از استراحت و خوردن غذا کیخسرو به آنان گفت: « که امشب نرانیم زین جایگاه» فردا روز جدایی فرا می‌رسد.

مرا روزگار جدایی بود مگر با سروش آشنایی بود (همان، ۳۰۱۷)
چون خورشید طلوع می‌کند نشانی از کیخسرو نمی‌یابند.

چو از کوه خورشید سر بر کشید بودند ز آن جایگاه شاه جوی
ز خسرو ندیدند جایی نشان ز چشم مهان شاه شد ناپدید
به ریگ بیابان نهادند روی ز ره باز گشتند چون بیهشان
(همان، ج ۵، ۳۰۲۷ تا ۳۰۲۹)



نعمان بن منذر از جمله کسانی است که می‌توان نام وی را در ردیف جاودانگان قرار داد. وی پس از بنای دو قصر مشهور «سدیر» و «خورنق» و کشته شدن مهندس بنا، روزی با بهرام گور و وزیرش بر پشت بام قصر خورنق می‌رود، تصاویر زیبای خلقت خداوند در مقابل خلقت‌های بشری از جمله همین کوشک خورنق مشاهده می‌کند و زیباتر از آن چیزی در نظرش جلوه نمی‌کند در چنین جایگاهی چیزی جز شاد بودن سزاوار نمی‌داند.

بود نعمان بر آن کیانی نام	گردد برگردد آن رواق بهشت
همه صحرا بساط شوشتری	گفت از این خوبتر نشاید بود
به تماشا نشسته با بهرام	سرخ لاله دید و سبزی کشت
جایگاه تذر و کبک دری	به چنین جای شاید باید بود

(نظامی، ۱۳۸۸، بیت‌های ۷۸۲-۷۸۵)

در آن لحظه تماشایی وزیرش که دادگر پیشه و مسیحی بود در کنارش حاضر و آماده بود، معرفت کردگار و خلقت‌های خداوند را در مقابل ولایت نعمان به وی گوشزد می‌کند و سخن وی چون منجیقی حصار دل نعمان را ویران می‌کند.

گفت کایزد شناختن به درست	گر تو زان معرفت خیر داری
ز آتش انگیز آن شراره گرم	تا فلک بر کشید هفت حصار
خوشر از هر چه در ولایت توست	دل از این رنگ و بوی برداری
شد دل سخت کوش نعمان نرم	منجیقی چنان نشد بر کار

(همان، ۷۸۷-۷۹۰)

نعمان گنج و مملکت را رها می‌کند چرا که می‌فهمد «دین و دنیا به هم نیاید راست» و مانند پری از خلق پنهانی می‌شود، نظامی نعمان را کیخسرو زمان یمن می‌داند.

کس ندیدش دگر به خانه خویش	اینست کیخسرو و زمانه خویش
---------------------------	---------------------------

(همان، ۷۹۴)

منذر فرزند نعمان بسیار شتاب کرد که پدر را بیابد اما «هاتف دولتش نداد جواب»



به هر حال نعمان بن منذر را با این تفاسیر می‌توان در زمره جاودانگان دانست که با مشاهده برگ درختان سبز به معرفت کردگار دست یافت.

حال که از مبحث پیشینه انوشکی و نمونه‌هایی از جاودانگان فارغ شده، به روایت خلاصه فردوسی و نظامی در مورد بهرام پرداخته می‌شود.

آنچه در این پژوهش ما را به هدف و نتیجه نزدیک می‌کند آغاز و فرجام «بهرام گور» است که در روایت‌های فردوسی و نظامی متفاوت بیان شده است، اما از آن جایی که نظامی کتاب «هفت پیکر» را به زندگی بهرام اختصاص داده است به معرفی اجمالی این اثر و قسمت‌هایی از زندگی بهرام پرداخته می‌شود.

در واقع می‌توان گفت که درون مایه ی هفت پیکر جهان هستی و مطالعه ی جهان کبیر و صغیر است یا به طور جزئی تر محور فکری و درون مایه ی آن که می‌توان آن را در زمره ی آثار سمبولیک قرار داد عبارتند از: تکامل بشری در سطوح فردی از خامی تا پختگی، سفر بهرام به سرزمین‌های تازیان، سفر به سرزمین‌های دیگر برای شکار، سفر به هفت کشور برای گرفتن هفت دختر، سفر شخصیت‌های گوناگون، رشد اخلاقی و روحی و عشق می‌باشد.

در واقع در این اثر نمادین بهرام در چهار سطح بشری ظاهر می‌شود: ۱- پیشه وران ۲- حکیمان ۳- پادشاهان ۴- پیامبران. که در این سفرها و سطوح مختلف دنبال کشف است زیرا خداوند به بشر این امکان را داده است که خاصیت هر چیزی را کشف نماید به ویژه خود انسان.

نظامی پس از تحمیدیه، لغت پیامبر (ص) و معراج وی، سبب نظم کتاب، دعای پادشاه علاءالدین ارسلان خطاب زمین پوس و ستایش سخن و نصیحت به فرزند خویش داستان بهرام را شروع می‌کند.

از آن جایی که «یزدگرد» پس از بیست سال چند فرزند از وی تولد می‌یابد اما هیچ کدام زنده نمی‌ماند چرا که «تخم بیداد بد سرانجامی است» راصدان سپهر براساس اعتقاد «البقاع دُول» چون بهرام تولد می‌یابد پیشنهاد می‌دهند که بخت و طالع وی را در سرزمین تازیان بیازمایند. بنابراین او را راهی ولایت یمین می‌کنند.

چون سهیل از دیار خویش‌تنش کس فرستاد و خواند نعمان را



تخت زد در ولایت یمـنش لاله لعل داد بستان را
(هفت پیکر، نظامی، ۱۳۸۸، ۶۷۵-۶۷۶)

نعمان به فرزندش منذر دستور می دهد که مکانی که دارای هوایی لطیف باشد بیابد تا قصری در خور شاهزاده ی ایران بسازند. مهندسی «سنمار» نام کاخ مشهور «خورنق» را معماری و بنا می دهد. بهرام و منذر که از یک دایه شیر خورده بودند را تحت تعلیم علوم گوناگون تازی و پارسی و یونانی قرار می دهد پس از آموختن علوم فتون مختلف:

چون هنرمند شد به گفت و شنید در سلاح و سواری و تک و تاز
هنر آموزی سلاح گزید گوی برد از سپهر چوگان باز
(همان، ۸۲۱-۸۲۲)

در واقع آموختن فتون سواری و شکار است که سرنوشت و لقب را برای بهرام رقم می زند.

در همان آغاز از علاقه های وی شکار گورخر بود.

یکی از مهم ترین قسمت های زندگی بهرام در شکار گور، کشاندن و به همراه بردن گورخری، بهرام را تا دهانه ی غاری شگفت، چون بهرام به دهانه ی غار می رسد اژدهایی و وحشتناک را نظاره می کند که او را از شکار گورخر باز می دارد، بهرام چون اژدها را شکار می کند و شکمش را پاره می کند، بچه های گورخر را در شکم اژدها مشاهده می کند، به هدف گورخر پی می برد، اما گورخر طوری رفتار می کند که بهرام را به داخل غار می کشاند، به خمی از گنج پدیدار می شود، پس از آمدن یارانش، گنج ها را بار بیست شتر می کند ده تای آن را به عنوان ارمغان برای پدرش روانه می کند و ده دیگر را به منذر و پسرش می دهد.

پس از مرگ یزدگرد، بهرام به پشتیبانی منذر راهی ایران می شود، اما ایرانیان چون ظلم و بی عدالتی پدرش را دیده بودند پیری خردمند را جایگزین وی کردند، پس از لشکرکشی بهرام به سوی ایران و نامه نگاری بین بهرام و بزرگان ایران قرار را بر این می گذارند که تاج زرین شاهی را بین دو شیر درنده بگذارند هرکس جرأت برداشتن آن را پیدا کرد پیروز میدان و لایق شهریاری است، در نهایت بهرام از عهده ی این آزمون بر می آید و بر تخت شاهی می نشیند.



بهرام بر اساس مشاهده‌ی تصاویر گنبد‌های هفت گانه و رنگارنگ در قصر «خورنق» مهندسی «شیده» نام را مأمور می‌کند که هفت گنبد را به رنگ‌های هفت کوب بسازد و هفت عروسی را که از پادشاهان هفت اقلیم گرفته بود در هفت گنبد سکنی دهد که هر کدام از روزهای هفته نیز به یکی از هفت گانه‌ها نسبت دارد که هر کدام از این عروسان هفت حکایت را برای بهرام بیان می‌کنند که خود این حکایت‌ها نیز نمادین هستند.

شادی و شکار بهرام را از کشورداری غافل کرد به طوری که زمانی که خاقان چین به ایران حمله نمود خزانه‌ی پادشاهی را تهی دید و لشکریان را پراکنده.

جهت تسکین دل راهی شکار در صحرا و بیابان می‌شود. تشنه و خسته چشمش به دود آتش می‌خورد و سوی آن حرکت می‌کند. چوپانی را می‌بیند که سگی را محکم بسته و دار زده است، شبان حکایت خیانت آن سگ و رفاقت او با ماده گرگ را بیان می‌کند، چون شاه به قصر باز می‌گردد حکایت چوپان و سگ او را به خیانت وزیرش رهنمون می‌کند. پس از بازداشت وزیر از میان ستمدیدگان هفت مظلوم انتخاب می‌کند که سرنوشت خود را برای بهرام بیان کنند، شاه عدالت را اجرا می‌کند و به شبان نیز پاداش و پادشاهی می‌دهد. خاقان چین که فریب وزیر بهرام که خود را راست روشن لقب داده بود و به ایران حمله کرده بود، خورده بود از بهرام گور عذرخواهی می‌کند.

نهایت کار بهرام به اینجا ختم می‌شود که هفت گنبد را به هفت موبد جهت آتشگاه می‌دهد و خود راهی شکار می‌شود. بهرام در حین شکار، به دنبال گوری حرکت می‌کند که آن گور وارد غاری می‌شود، بهرام نیز از یاران جدا و وارد غار می‌شود.

گفته شد که هفت پیکر یک اثر نمادی است و نظامی در نمادپردازی شهرت بسیار دارد بر همین اساس هر یک از اجزا و تصاویر هفت پیکر را می‌توان به صورت نمادین تفسیر کرد. یکی از مهم ترین تصویرها در این اثر، تصویر غار است که نقش پر رنگ در سراسر حادثه‌های فرعی (اپیزود) آن دارد.

در واقع داستان زندگی بهرام با غار پیوند خورده است. بهرام پیوسته در حال شکار است و با تنگناها در گیر است. ایماژ گسترده‌ی غار یک واقعیت محسوس است که می‌شود لمس کرد،



می‌شود درون غار رفت اما این غار نماد یک جهان آرمانی است، یک جهان ماورای حس، در حالی که خود غار محسوس است، همین غار نیز با ایماژهای دیگر دست به گریبان است مثل اژدها، گنج، شکار، گور و...

نکته‌ی مهم در ایماژ غار این است که دارای پیش‌زمینه‌هایی است مثل غار ثور و غار حرا که متأخر از بهرام است و غار مثل افلاطون که قبل از بهرام است یا غار اصحاب کهف. بهرام در آغاز ورود به غار با کشتن اژدها به گنج دست پیدا می‌کند و در پایان می‌بیند که این گنج مادی نیست و گنج وجود خودش را با ورود به غار کشف می‌کند در واقع نوعی سفر به خویش‌تن است سفر از نفس اماره به لوآمه و مطمئنه.

شروع داستان بهرام، بزرگ شدن و تربیت یافتن بهرام نزد نعمان بن منذر، چگونگی باز پس گرفتن تاج شاهی از میان دو شیر درنده و برخی قسمت‌های دیگر داستان از دید فردوسی و نظامی تقریباً یکسان می‌نماید، اما آنچه ما را در معنای گور در رباعی معروف به نتیجه می‌رساند پایان زندگی بهرام است. پایان سرگذشت بهرام از دید فردوسی طبق پیشگویی ستاره‌شناسان شصت سال که سه سال اضافه نیز در نهفت داشت، ذکر کرده‌اند.

که باشد ترا زندگانی سه بیست	همی گفت شادی کنم بیست سال
دگر بیست از داد و بخشش جهان	نمانم که ویران شود گوشه‌ی
سوم بیست بر پیش یزدان به پای	ستاره شمر شصت و سه سال گفت
چهارم به مرگت بیاید گریست	که دارم به رفتن به گیتی همان
کنم راست با آشکار و نهان	بباید ز من هرکسی توشه‌ی
بباشم مگر باشدم رهنمای	شمار سه سالش بد اندر نهفت

(فردوسی، ج ۷، ۱۳۷۹، بیت‌های ۲۴۸۱-۲۴۸۶)

نهایت زندگی بهرام در شاهنامه‌ی فردوسی به این صورت است که پس از شصت و سه سال زندگی، تاج و تخت خود را به پور خود یزدگرد می‌سپارد.



گروهی که بایست کردند گرد به پیش بزرگان بدو داد تاج
بر شاه شد پور او یزدگرد همان طوق با افسر و تخت عاج
(همان، ۲۵۸۰-۲۵۸۱)

صبحگاهی یزدگرد پدر را به دیبای زربفت می‌بیند که جان داده است.

ورا دید پژمرده رنگ رخان به دیبای زربفت بر داده جان
(همان، ۲۵۸۷)

سرانجام او را در دخمه‌ای شاهانه دفن می‌کنند.

ورا دخمه‌یی ساختند شاهوار ابا مرگ او خلق شد سوگوار
(همان، ۲۵۹۲)

طبق روایت فردوسی در بیت دوم رباعی مشهور گور و گور جناس همسان (تام) دارند با دو معنی متفاوت گور (گورخر) و گور (قبر).

در روایت نظامی، نیز فرجام کار بهرام در شصت سالگی رقم می‌خورد.

سر و بن چون به شصت سال رسید یاسمن بر سر بنفشه دمید
(نظامی، ۱۳۸۸، ۵۰۱۴)

در چنین سن و سالی، بهرام از تخت و تاج با ویژگی‌گان خود راهی شکار می‌شود اما بهرام بر صید خویشتن به تاخت آمد و دیگران بر صید گور و آهو.

در چنان صید و صید ساختنش بود بر صید خویشتن ساختنش
(همان، ۵۰۱۷)

از آنجا که هفت پیکر یک اثر نمادین است دیگران در صید گور اما بهرام در جستجوی گور تنهایی خویش که این گور تنهایی درست است که معنای قبر به ظاهر در بردارد اما نماد مرگ ارادی و پا بر خویشتن گذاشتن است. در واقع بهرام گور را برای سکن جاودانی خود می‌جوید و آهو را برای راندن آهو (عیب) از خویشتن و بیان می‌دارد که در این دنیای مادی که چون گل شور است آهوی شکاری او عیب‌های خویشتن و گورش نه شکار بلکه مرگ ارادی وی است.

گور جست از برای مسکن خویش گور و آهو مجوی از این گل شور
و آهو افکند لیک از تن خویش کاهوش آهوست و گورش گور
(همان، ۵۰۲۰-۵۰۲۱)



در همین هنگام گوری از کرانه ی دشت از کنار گور خان (بهرام) می گذرد و «سوی مینوش می نماید راه» (همان)

بهرام با دو غلام همراه خود از پی گور روانه می شوند تا به غاری می رسند که توصیف غار چنین است:

بود غاری در آن خرابستان خوشتر از چاه یخ به تابستان
گور وارد غار می شود و شاه چون شیری دنبال وی روانه می شود.

اسب در غار ژرف راند سوار او در آن غار پرده دار شده
گنج کیخسروی رساند به غار محرم سر و یار غار شده
(همان، ۵۰۳۰-۵۰۳۱)

همراهان دیگر بهرام پس از مدت زمانی به دو غلام نزدیک وی می رسند و چون شرح ماجرای رفتن بهرام به آن دهانه ی تنگ می شنوند باورشان نمی شود و از نا باوری طفلکان را کتک می زنند تا این که با ندایی که از غار می آمد به باور رسیدند.

زاه آن طفلکان درد آلود بانگی آمد که شاه در غار است
گردی از غار بردمید چون دود بازگردید شاه را کار است
(همان، ۵۰۴۵-۵۰۴۶)

افراد ویژه ی بهرام وارد غار شدند و هر طرف که جستند نشان از بهرام نیافتند و مادرش را خبردار می کنند اما

چاه کند و به گنج را نیافت یوسف خویش را به چاه نیافت
(همان، ۵۰۵۷)

نظامی بیان می دارد رخنه ای که مادر بهرام ایجاد کرد هنوز موجود است و آن غار را غار بهرام می خوانند.

وان زمین را که رخنه کرد عجوز آن شناسندگان که دانشش
مانده آن خاک رخنه رخنه هنوز غار بهرام گور خوانندش
(همان، ۵۰۵۸-۵۰۵۹)



به هر حال در پایان داستان بهرام گور، نظامی برای او گوری نمی بیند،
ای ز بهرام گور داده خبر
نه که بهرام گور با ما نیست
آن چه بینی که وقتی از سر زور
داغ گورش مبین به اول بار
گرچه پای هزار گور شکست
گور بهرام نیز پیدا نیست
نام داغی نهاد بر تن گور
گور داغش بین در آخر کار
آخر از پایمال گور نرسد
(همان، ۵۰۷۷-۵۰۸۱)

بهرام کشته و مرده ی شکار گور بود، گوران زیر چهار سال را با کمند یا با زور به بند می آورد و
داغی که نشان وی بود بر آن می نهاد و رها می کرد.

مردۀ گور بود در نخجیر
مردۀ را کی بود ز گور گریز؟
(همان، ۸۴۴)

بیشتر گور کاورید به بند
گور دگر صد فکند پشتا پشت
خون آن گور کرده بود حرام
نام خود داغ کرد بر رانش
یا به بازو فکند یا به کمند
کمتراز چار ساله هیچ نکشت
که نبودش چهار سال تمام
داد سـررهنگی بیابـانش
(همان، ۸۶۰-۸۶۳)

نظامی در سراسر هفت پیکر با لفظ «گور» بازی نمادین یا لفظی کرده است گور در معنای گور خر
معنای قبر یا ساخت واژه های مرکب از قبیل: گورخان، گور چشم، گور خانه، گور سم.
همان طور که گفته شد گور و غار از ایماژهایی است که نظامی در هفت پیکر به صورت نمادین
به کار گرفته است.

در همان اوایل داستان گور بهرام را به گنجینه ی مادی در غار رهنمون می شود و در پایان داستان
هم گور بهرام را به غار رهنمون می شود.



نظر نگارنده بر این است که طبق روایت نظامی بیت مشهور مورد بحث را می‌توان چنین معنی کرد. بهرام که بیشتر عمرش گور خر را بند می‌آورد دیدی که در پایان چگونه «گور خر» بهرام را با خود برد.

دیدگاهی که یکی از خیام شناسان به نام «اصغر برزی» مطرح می‌کند تا حدودی به دیدگاه نگارنده ی این پژوهش نزدیک است. وی چنین مطرح می‌کند «بهرام گور در هفت پیکر نظامی بعد از آن همه کام جویی و عشرت طلبی به شکار گور می‌رود و گورخر به غاری وارد می‌شود و بهرام گور را به دنبال خود با آن جا می‌کشاند و بهرام گور همان جا نا پدید می‌گردد؛ در حقیقت گورخر موجب مرگ بهرام گور می‌شود.» (برزی، ۱۳۷۶: ۹۷)

در اصل ایشان نیز گور در مصراع دوم را به معنی گور خر می‌داند اما نگارنده در عین حال که گور را به معنای گورخر می‌داند، بر این عقیده است که گور بهرام را به سوی مرگ نمی‌کشاند بلکه او را به غار رهنمون می‌کند، چرا که خود نظامی نیز جایگاه و قبری برای بهرام نمی‌بیند. نه که بهرام گور با ما نیست گور بهرام نیز پیدا نیست (همان، ۵۰۷۸)

به زعم نگارنده ی این پژوهش طبق روایت نظامی با استدلالی که ذکر شد گور و گور جناس همسان ندارند بلکه دو واژه است که آرایه ی تکرار و ایهام دارند. چون بهرام به راهنمایی گور وارد غار می‌شود و چون کیخسرو و خضر و نعمان جزو جاودانگان است.

نتیجه‌گیری

بهرام گور طبق روایت فردوسی و نظامی در ابتدا در دامن پادشاه یمن «نعمان» پرورش می‌یابد و آداب شاهی و جنگ آوری را فرا می‌گیرد گرچه در برهه‌ای از زندگی به عیش و نوش و شکار می‌پردازد اما در فرجام عمر به داد و بخشش و رعیت پروری روی می‌آورد اما مهم فرجام کار بهرام گور است که به دو شکل روایت شده است، بنا به روایت فردوسی بهرام در شصت و سه سالگی همانطور که پیشگویان خبر داده بودند در صبحگاهی در جامه زرینت جان می‌دهد که فرزندش یزدگرد سوگ و قبر در خورشاهان برای وی مهیا می‌کند. بر اساس این روایت واژه



«گور» در دو معنای متفاوت یعنی؛ «گورخر» و «قبر» به عنوان جناس همسان (تام) مطرح می‌شود اما نظامی که کتابی مستقل به نام «هفت پیکر» را به زندگی بهرام اختصاص می‌دهد با مطرح کردن ایماژ غار در اوایل داستان که گورخری او را به گنج مادی با ورود به غار رهنمون می‌شود و پایان زندگی وی را نیز با هدایت گورخر به غار مطرح می‌کند که به دست یابی وی به گنج معنوی و انوشکی منتهی می‌شود.

بر اساس روایت نظامی واژه «گور» در رباعی مشهور خیام نه به صورت جناس همسان (تام) بلکه به صورت آرایه تکرار به کار رفته است اگر روایت فردوسی را مد نظر قرار دهیم آنچه بر زیبایی بیت از نظر معنی می‌افزاید این است که واژه گور را در مصراع اول و دوم هر دو به معنای گورخر در نظر بگیریم ولی به جنبه ایهامی «گور» در مصراع دوم به صورت تبادر نیز توجه داشته باشیم.

منابع

- برزی، ا، (۱۳۷۶)، خیام نامه (شرح رباعیات خیام)، چاپ اول، تبریز، انتشارات اعظم.
- رشیدی، ی، (۱۳۶۷)، رباعیات خیام (طریخانه)، به تصحیح علامه جلال‌الدین همایی، چ دوم، تهران، هما
- فردوسی، ا، (۱۳۷۹)، شاهنامه، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، چ پنجم، تهران، انتشارات قطره.
- کزازی، م، نامه باستان، (۱۳۸۵)، چ پنجم، تهران، انتشارات سمت.
- نظامی، ا، (۱۳۸۸)، هفت پیکر نظامی گنجوی، تصحیح دکتر برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.